

مؤلفه‌های کانونی چرخش راهبردی آمریکا به سوی شرق آسیا

سیروس فیضی^۱، مجتبی غفوری^۲

۱۲

دوره ۶، شماره ۲، پیاپی ۱۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۰۶/۱۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۰۹/۲۰

صص: ۳۸-۷

شابا چاپی: ۲۵۳۸-۵۶۴X

شابا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۵۵۱



چکیده

چرخش ایالات متحده به سوی آسیا، راهبردی است که ایالات متحده آمریکا در دوره اوباما در پیش گرفت و مشخصاً در سال ۲۰۱۱ اعلام شد. با توجه به رشد اقتصادی فوق‌العاده چین و تهدیداتی که این کشور در شرق آسیا به لحاظ نظامی و اقتصادی متوجه منافع آمریکا می‌نمود، اوباما تلاش کرد توجه و منابع آمریکا را به سوی آسیا-پاسفیک به طور عام و شرق آسیا به طور خاص معطوف کند. نقطه کانونی رویکرد آمریکا مهار و مدیریت قدرت رو به تزاید چین در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی بود. اگرچه به این موضوع زیادی پرداخته شده، اما از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جایی که برخی جنبه‌های اقتصادی، ارزش سیاسی (دفاعی و امنیتی) والایی دارد و در تعیین موقعیت قدرت این دو رقیب مهم هست، توجه چندانی نشده است. با توجه به این نقطه‌ضعف که می‌تواند اهمیت موضوع را بسیار کاهش دهد، مقاله کنونی در پی بررسی نقش یکپارچه و همزمان مؤلفه‌های کانونی در چرخش راهبردی آمریکا به سوی شرق آسیا است. به عبارتی، این مؤلفه‌ها ترکیبی از مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی‌اند که تا کنون عمده‌تاً جداگانه دیده شده و کمتر به صورت ترکیبی یا یکپارچه و همزمان در نظر گرفته شده‌اند. این مقاله به تأثیر از نظریه ثبات هژمونیک که مورد توجه عمده نظریه‌پردازان در این رابطه بوده، به بررسی این مؤلفه‌ها می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: چرخش راهبردی به سوی شرق آسیا، اقتصاد، سیاست، آمریکا، چین.

DOI: 10.22080/jpir.2025.25938.1346

۱. استادیار مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

cfaizee@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری مطالعات آمریکای شمالی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

مناطق استراتژیک جهان بر اساس مقتضیات مکانی و زمانی و تغییرات نظام بین‌الملل و نگاه توأمان به ابعاد سیاسی، اقتصادی و امنیتی این مناطق، مورد توجه و در اولویت آمریکا قرار می‌گیرند و اکنون با توجه به رشد روزافزون منطقه آسیا در حوزه اقتصاد و قدرت تأثیرگذاری کشورهای این منطقه در نظام بین‌الملل و همچنین رشد اقتصادی و نظامی چین و احساس نیاز آمریکا نسبت به کنترل رشد روزافزون این کشور، حوزه شرق آسیا را از اهمیت ویژه‌ای در سیاست خارجی آمریکا برخوردار کرده است. در این میان، آمریکا در طی این سالیان، به خصوص از زمان روی کار آمدن اوباما، چین را به عنوان نوعی فرصت و تهدید توأمان در نظر گرفته است و سعی در کم کردن هزینه‌های ناشی از رشد چین و افزایش امتیازات ناشی از تعامل با قابلیت‌های روبه‌رشد این کشور دارد.

با روی کار آمدن ترامپ، کیفیت نگاه راهبردی آمریکا که ذیل مرکانتلیسم اقتصادی و یک‌جانبه‌گرایی او دنبال می‌شد، در عمل، ادامه سیاست راهبردی آمریکا و معطوف به مهار و مدیریت چین و کنترل نفوذ رو به افزایش چین محسوب می‌شد. همزمان ابزارهای مورد استفاده ترامپ بر خلاف اوباما، با نوعی رویکرد تهاجمی و با محوریت محدود کردن قدرت اقتصادی چین در نظام بین‌الملل همراه بوده است. چرخش راهبردی آمریکا به آسیا در استراتژی کلان ایالات متحده در دوره اوباما و ترامپ با هدف مشترک محدود کردن کنشگری چین، و با ابزار و رویکرد متفاوت، راهبرد کنترلی و نرم اوباما و راهبرد مرکانتلیستی و سخت ترامپ نسبت به چین، بر حسب بین‌الملل‌گرایی لیبرال و مرکانتلیسم اقتصادی مطرح شده است.

تا کنون، اگرچه به این موضوع در ادبیات روابط بین‌الملل زیاد پرداخته شده، اما از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جایی که برخی جنبه‌های اقتصادی، ارزش سیاسی (دفاعی و امنیتی) والایی دارد و در تعیین موقعیت قدرت این دو رقیب مهم هست، توجه چندانی نشده است. با توجه به این نقطه‌ضعف که می‌تواند اهمیت موضوع را بسیار کاهش دهد، مقاله کنونی در پی بررسی نقش یکپارچه و همزمان مؤلفه‌های کانونی در چرخش راهبردی آمریکا به سوی شرق آسیا است. به عبارتی، این مؤلفه‌ها ترکیبی از مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی‌اند که تا کنون عمدتاً جداگانه دیده شده و کمتر به

صورت ترکیبی یا یکپارچه و همزمان در نظر گرفته شده‌اند. این مقاله به تأثیر از نظریه ثبات هژمونیک که مورد توجه عمده نظریه‌پردازان در این رابطه بوده، به بررسی این مؤلفه‌ها می‌پردازد.

نظریه ثبات هژمونیک چارچوبی مفهومی برای فهم چرخش راهبردی آمریکا

نظریه ثبات هژمونیک ابتدا توسط چارلز کیندلبرگر اقتصاددان پس از بررسی تاریخ رکود بزرگ مطرح شد. دولت به عنوان بازیگری منطقی و متنفذ که در جستجوی بزرگترین موفقیت برای منفعت ملی خود است، مورد توجه قرار گرفته بود. در یک سیستم آنارشی که دولت‌ها به فکر تقویت منافع خود هستند، معادلات ممکن بود به سمت اتحاد با کشورهای قدرتمند برود. نقطه کانونی نظریه کیندلبرگر این گونه صورت‌بندی می‌شود که دولت پیشرو باید رفاه عمومی را برای حفظ ثبات در صحنه بین‌الملل فراهم کند. نگهداری از نظم اقتصاد بین‌المللی به حمایت بلندمدت و رهبری یک قدرت هژمونیک نیاز دارد و قدرت مزبور باید دارای توانایی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی باشد تا نظم هنجارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی را کنترل و مدیریت کند (Watson 2010: 237-239). رابرت کوهن، نظریه کیندلبرگر را با توضیح روابط بین اقتصاد دولت هژمونیک و نظام تجارت بین‌الملل بسط می‌دهد. دولت هژمونیک نه تنها می‌تواند قوانین موجود را لغو یا از قبول قوانینی که مخالف ثبات هژمونیک هستند جلوگیری کند، بلکه می‌تواند در ساخت قوانین جدید نقش اصلی را بازی کند. به بیان کوهن، هژمون باید بر مواد خام، منابع سرمایه، بازارها و مزایای رقابت در تولید کالاهایی با ارزش بالا کنترل داشته باشد. هژمون به وسیله رهبری بر دیگر اقتصادها از طریق کنترل بر سرمایه مالی، به‌ویژه تکنولوژی‌ها و منابع طبیعی نقش‌آفرینی می‌کند (Keohane 2005).

در مقابل دیدگاه لیبرالی کوهن در زمینه هژمونی، رابرت گیلپین نظریه ثبات هژمونیک را پیشنهاد می‌کند. برای گیلپین، وجود دولت اقتصادی لیبرال در یک موقعیت هژمونیک، شرط ضروری برای توسعه متوالی اقتصاد بازار بین‌المللی است. ادغام، نگهداری و عملکرد موفق اقتصاد بین‌المللی لیبرال به رهبری سیاسی نیاز دارد. به عبارت دیگر، چارچوب اقتصاد سیاسی به رهبری دولتی هژمونیک، ستون اصلی نظم بین‌المللی و اقتصاد جهانی است. یک دولت هژمونیک، هم توانایی حفظ نظم بین‌المللی را دارد و هم خواستار آن است تا رفاه عمومی را مهیا کند، و در نتیجه ثبات سیاسی بین‌المللی را تقویت می‌کند؛ در یک نظام تک‌ستونی که در رأس آن قدرت هژمون است (Gilpin 1987). در

نظریه ثبات هژمونیک تمرکز را بر نظم اقتصادی بین‌المللی و در مراتب بعدی، مسائل نظامی و امنیتی در نظر می‌گیرند. نظریه ثبات هژمونیک با این انگاره ذهنی تقویت شد و بسط پیدا کرد که تئوری‌های نئولیبرال و نئورئالیست قدرت توضیحی کافی ندارند. زیرا نه بیشترین تنوع در ثبات اقتصادی را در دوران جنگ سرد توضیح می‌دهند و نه در نظر می‌گیرند که ترجیحات بازیگران داخلی مانند تولیدکنندگان صادرکنندگان و سرمایه‌گذاران چگونه به سطح بین‌المللی منتقل می‌شوند. کارایی قابل قبول نظریه ثبات هژمونیک در جایی روشن‌تر می‌شود که این نظریه می‌تواند از منظر نظریه‌های نئولیبرال یا نئورئالیست نیز قابل فهم و قابل تبیین باشد (Wyatt-Walter 1996: 128-129).

هژمون مسلماً قوی‌ترین دولت در نظام بین‌المللی است که «باید به مواد اولیه بسیار مهم دسترسی داشته باشد، منابع عمده سرمایه را کنترل کند، بازار بزرگی برای واردات داشته باشد و منافع خود را در داشته‌های با ارزش افزوده بالا حفظ کند، و در جهت به دست آوردن دستمزد نسبتاً بالا و سود عمل کند.» (Keohane 2005: 32) از دیدگاه نئولیبرال، یک هژمون جهانی دارای ظرفیت اقتصادی لازم و قدرت سیاسی برای غلبه بر هزینه‌های کارهای مشارکتی و ایجاد مکانیزم‌های عمومی بین‌المللی مانند تجارت آزاد، جریان‌های باز سرمایه و تأمین نقدینگی در طول بحران‌ها است. وجود این قابلیت‌ها در هژمون، به نوبه خود، ثبات اقتصادی و سیاسی ایجاد می‌کند (Keohane 2005).

از دیدگاه نئورئالیسم، عوامل ساختاری نظام بین‌المللی تعیین‌کننده‌اند. هر دولت، نگران چهار منفعت اساسی است که تحت تأثیر ساختار تجارت بین‌المللی قرار می‌گیرد: قدرت سیاسی، تجمع درآمد ملی، رشد اقتصادی و ثبات اجتماعی. در جایی که یک تک هژمون وجود دارد، دولت‌های کوچک به یک بازار بزرگ صادراتی دسترسی دارند و به این ترتیب، پتانسیل برای افزایش تجمع درآمد ملی و رشد اقتصادی دارند؛ هژمون، به همین ترتیب فرصت‌های صادراتی قابل‌بالایی توجهی نیز دارد (Kindleberger 1973: 292).

هژمون نئولیبرال، سیستم مالی را از طریق ایجاد منفعت عمومی نجات می‌دهد و هژمون در حال ظهور نئورئالیسم، تجارت جهانی را از طریق ظرفیت اقتصادی خالص جهانی منتفع می‌گرداند. اما در بستر نظریه ثبات هژمونیک، این هژمون است که همکاری نهادینه‌شده‌ای را حمایت و مدیریت می‌کند که اقتصاد بین‌المللی پایدار و باز ایجاد شود. این نهادها به نوبه خود می‌توانند از یک اقتصاد بین‌المللی باز بهره‌مند شوند. از این رو، تأکید وجه نئولیبرال بر منفعت عمومی بین‌المللی و تمرکز وجه

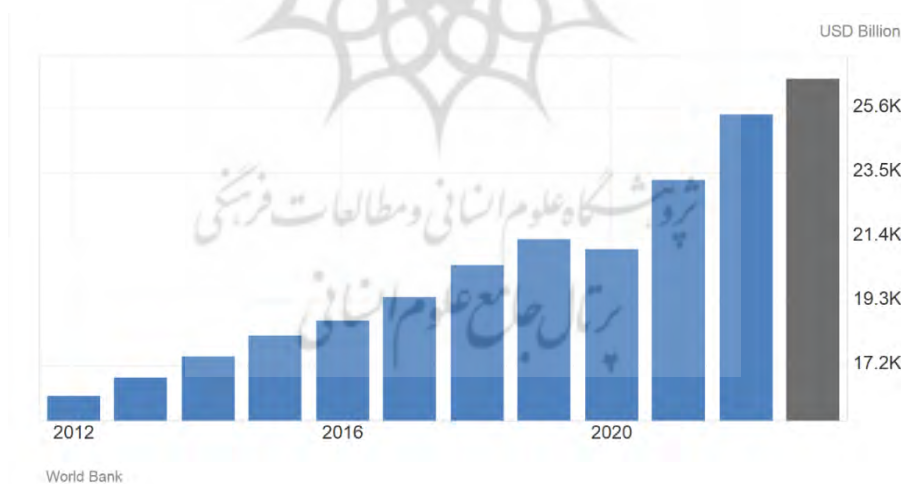
نئورئالیست بر عوامل ساختاری، دو وجه اساسی تئوری ثبات هژمونیک را نشان می‌دهد. نظریه ثبات هژمونیک نئولیبرال کمی متفاوت از نظر کیندلبرگر، بر آن است که برای تثبیت اقتصاد جهان، تنها نیازمند یک تثبیت‌کننده است (Krasner 1976). در نگرش کراسنر، اقتصاد بین‌الملل تحت سیطره هژمون به مراتب بهتر از نظام توازن قوا می‌تواند منافع عمومی تجارت را تأمین کند و از این رو، تا جایی که دولت‌ها در این نظام هژمونیک منفعت ببرند، هیچ دلیلی برای سرنگونی وضعیت موجود وجود ندارد.

مؤلفه‌های چالشی مواجهه ایالات متحده آمریکا و چین از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل

۱-۱ مؤلفه قدرت اقتصادی ایالات متحده و چین

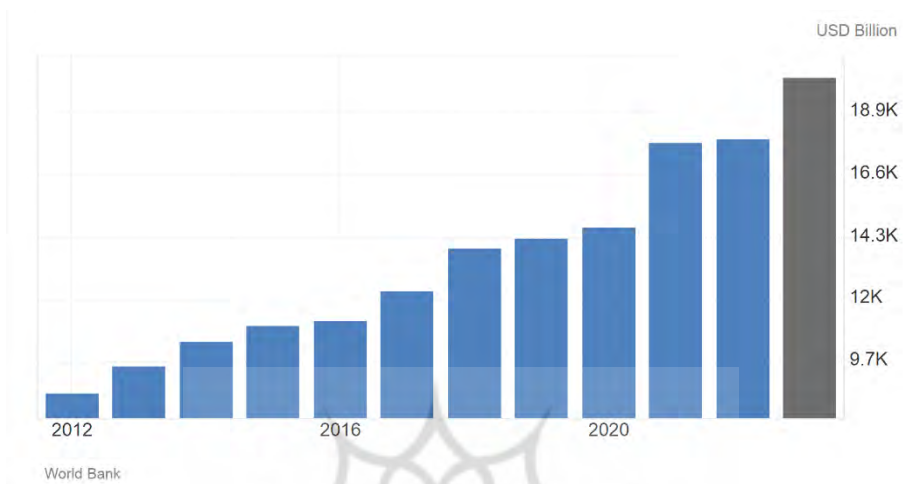
طبق آخرین آمار بانک جهانی، چین دومین کشور دارای بزرگترین اقتصاد پس از ایالات متحده با ۱۸ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی است. همچنین، همین منبع نشان می‌دهد که تولید ناخالص داخلی آمریکا در سال ۲۰۲۴ بیش از ۲۸ تریلیون دلار است. (World Bank Data, n.d.)

نمودار شماره ۱: تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۲۳



Source: World Bank; Quoted by <https://tradingeconomics.com/united-states/gdp>

نمودار شماره ۲: تولید ناخالص داخلی چین در سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۲۳



Source: World Bank; Quoted by <https://tradingeconomics.com/china/gdp>

نمودار شماره ۳: صادرات آمریکا به چین، سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۲۴ (به میلیارد دلار)

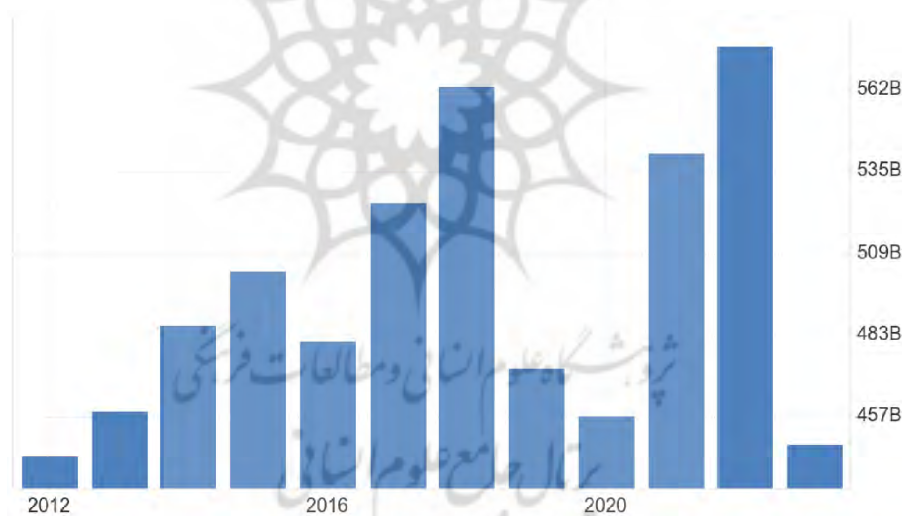


Source: UN Comtrade; Quoted by <https://tradingeconomics.com/united-states/exports/china>

بیش از ۴۰۰ شرکت از ۵۰۰ شرکت فراملی بزرگ در جهان، امروزه به چین وارد شده‌اند که پیامدهای زیادی برای ساختار تجارت جهانی داشته است؛ ساختاری که چین را به دارنده اصلی ذخایر خارجی تبدیل کرده است.

به رغم ضعف اقتصاد ناشی از بحران سال ۲۰۰۸، ایالات متحده به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان، در کنار اتحادیه اروپا هنوز بسیار تعیین‌کننده است. ایالات متحده هنوز به لحاظ فناوری پیشرفته، در جهان بی‌رقیب است. دلار به عنوان ارز غالب در جهان باقی مانده و ایالات متحده همچنان بزرگترین بازار کالای وارداتی است. علاوه بر این، رهبری در سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به ایالات متحده اهرم اقتصادی بخشیده که بسیار کارساز و مؤثر است (World Bank Data, n.d).

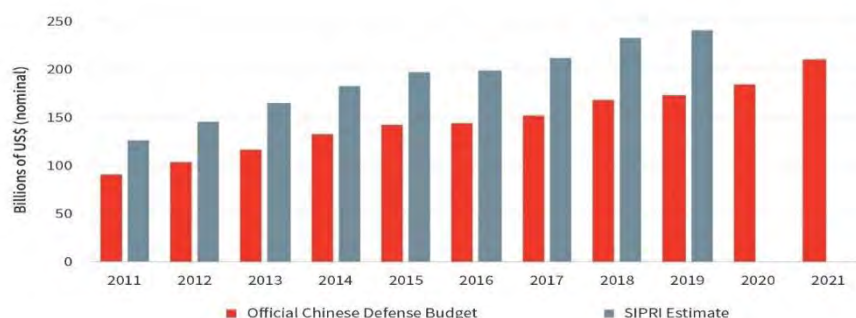
نمودار شماره ۴: واردات آمریکا از چین، سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۲۴ (به میلیارد دلار)



Source: UN Comtrade; Quoted by <https://tradingeconomics.com/united-states/imports/china>

۲-۱ قدرت اقتصادی چین به مثابه چالشی امنیتی برای ایالات متحده

نمودار شماره ۵: برآورد هزینه‌های دفاعی چین، سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۲۱

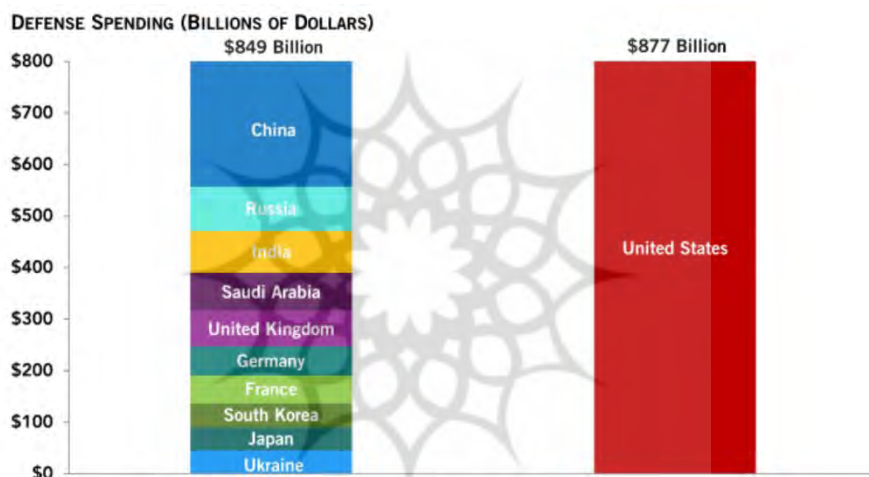


Source: Chinese Central Government; Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

یک جنبه از نگرانی در افزایش قدرت اقتصادی چین این است که چگونه و با چه کیفیتی این توانایی اقتصادی به حوزه نظامی سرریز و سرایت خواهد نمود. یک ساختار غیردموکراتیک با این حجم از توانایی می‌تواند ثباتی را که نظام جهانی ذیل هژمونی ایالات متحده آمریکا شکل داده، تهدید کند. علاوه بر این، چین بر موضع ثابت خود در مورد مسائل ارضی مانند جنبش‌های مستقل در تایوان، موضوع تبت، و جنوب دریای چین ادامه می‌دهد که به عنوان منافع اصلی این کشور در نظر گرفته می‌شود. نتیجتاً چین موضع سختگیرانه خود را با ژست‌های نظامی قوی نشان داده است. بنابراین، جهان مراقب پیشرفت توانایی نظامی چین است. در این رابطه، تصور می‌شود که رهبری نسل چهارمی چین که در آینده نزدیک به پایان می‌رسد و احتمالاً یک رهبری لیبرال مردمی روی کار خواهد آمد که به عنوان رهبری نسل بعدی که اقتدار و جذابیت‌اش نسبت به ارتش کمتر خواهد بود. چین به گروه هسته‌ای تعلق دارد و بودجه دفاعی رسمی‌اش به حدود ۲۰۰ میلیارد دلار رسیده است. البته تخمین‌های غیررسمی، رقمی بالاتر را نیز بیان کرده است. این رقم از سال ۲۰۱۰ به این سو، کاملاً روند صعودی داشته است. درواقع چین مؤلفه‌های یک قدرت تهدیدکننده برای یک قدرت هژمونیک و یا ثبات هژمونیک حاکم فعلی را دارد. درباره کم و کیف این موضوع اختلاف وجود دارد اما صاحب‌نظران در اصل قضیه اتفاق نظر دارند (Funairole & Hart 2021).

البته بودجه نظامی چین با هزینه‌های دفاعی ایالات متحده هنوز اختلاف بسیار زیاد دارد. رقم بودجه دفاعی آمریکا به‌تنهایی با بودجه دفاعی ۱۱ کشور بعد از این کشور به لحاظ هزینه‌های دفاعی برابری می‌کند. بنیاد پیترسون که در زمینه دفاعی کار می‌کند، بودجه وزارت دفاع آمریکا را برای سال ۲۰۲۳، رقمی نزدیک به ۸۷۷ میلیارد دلار اعلام کرده است. نمودار زیر (نمودار شماره ۶) مقایسه‌ای میان بودجه‌های دفاعی آمریکا با ده کشور دیگر دارای بالاترین هزینه‌های دفاعی انجام داده که جالب توجه است. بودجه دفاعی چین ۲۲۴ میلیارد دلار اعلام شده است (Peterson Foundation 2024).

نمودار شماره ۶: مقایسه بودجه آمریکا با ده کشور دیگر دارای بالاترین هزینه‌های دفاعی، در سال



SOURCE: Stockholm International Peace Research Institute, SIPRI Military Expenditure Database, April 2023.

Source: https://www.pgpf.org/chart-archive/0053_defense-comparison

ثبات هژمونیک در مقیاس منطقه‌ای در چشم‌انداز چین

اما از منظر نظریه ثبات هژمونیک، محل تردید جدی است که چین کیفیتی از رفاه عمومی را برای کشورهای منطقه مهیا کند تا نظریه ثبات هژمونیک در این مورد قابل کاربست باشد و این کشور نقش هژمون ثبات‌ساز را پیدا کند. اما موافقان امکان‌پذیری ایجاد ثبات در منطقه توسط چین بر این باورند که ثبات داخلی چین خود عامل برتری در امنیت منطقه‌ای و رفاه عمومی است که می‌تواند به کشورهای همسایه نیز تسری پیدا کند. از منظر اقتصاد سیاسی، در زمان بحران اقتصادی، انتظارات

منطقه‌ای برای باقی ماندن و ثبات حضور ارتش ایالات متحده در مناطقی که نیاز به حضور هژمون برای ایجاد ثبات بود، مخصوصاً در آسیای شرقی دچار تردید شد. اما این حضور ادامه یافت. در مقابل، چین هنوز در قواره دولت هژمون نیست و ماهیت بسته این کشور که آینده آن را در عصر تبادل اطلاعات غیرقابل پیش‌بینی می‌سازد، باید کاملاً توسعه یابد. از این منظر، چین هنوز با یک نیروی هژمونیک باثبات‌کننده فاصله دارد. (Kaufman 2007).

هژمونی و توازن قدرت

در پی جنگ سرد، آمریکا متحدان خود را دوباره تعیین کرد و نظام «مرکزیت شبکه‌ای»^۱ را در خدمت نظم منطقه‌ای گسترده‌تر قرار داد. (Little 2007). پیشروی آمریکا در آسیای شرقی موجب ایجاد پایه و اساس تغییرات سیاسی و اقتصادی در این منطقه شد. اما در عین حال، این تغییرات کلان باعث تغییر —و تضعیف— رابطه قدیمی آمریکا با منطقه شده است. چنانچه نظم قدیمی در آسیای شرقی تا حدودی هژمونیک بود، نظم نوظهور در آن چندقطبی‌تر است و قدرت شکل جدیدی به خود می‌گیرد. با ظهور چین، آمریکا دیگر تنها قدرت کلان منطقه نیست. نظم منطقه در حال تغییر به نوع جدیدی است؛ اگرچه برخی عوامل خاص و منطق سازماندهی هنوز نامشخص است. اینجاست که چالش آمریکا شروع و نکته کانونی دخیل در چرخش راهبردی و نگاه به شرق آمریکا پررنگ می‌شود. (Sheehan 1996).

راهبرد کلان آمریکا در آسیای شرقی، تا حدی تلاش می‌کند تا تعادل و توازن بر رشد چین اعمال کند. اما اهداف اصلی این راهبرد صرفاً متعادل‌سازی قدرت و ایجاد اتحاد نیست. ایالات متحده همچنین در صدد است که چین را در نظم بین‌المللی لیبرال قرار دهد؛ به این معنا که قدرت و نفوذ چین را در منطقه مهار کند. (Brooks 2013: 7-51) درواقع، همان‌طور که بیان شد، ذیل راهبرد حفظ ثبات هژمونیک رقابت مدیریت‌شده چین و آمریکا در آسیا آن‌طور صورت‌بندی شود که نظم بین‌المللی لیبرال به رهبری آمریکا به پیشرفت صلح‌آمیز چین کمک کند، نه اینکه به عنوان مانعی در برابر آن تعریف شود. (Bader 2012) ویژگی‌های سیاست آمریکای اوباما در قبال آسیای شرقی برگرفته از سنت طولانی‌مدت

۱ نظام مرکزیت شبکه‌ای (hub and spoke) سیستمی که با مرکزیت یک قدرت کشورهای دیگر در ابعاد سیاسی امنیتی و اقتصادی به مرکز وابسته و تحت نوعی از کنترل و فرماندهی قرار می‌گیرند.

راهبرد کلان تعامل عمیق^۱ پس از جنگ است. ایالات متحده به دنبال این است که نظام اتحاد خود را عمیقاً به صورت ریشه‌دار در منطقه نگه دارد. این به معنای تلاش برای جلب اعتماد متحدان و یافتن راه‌هایی برای انتقال تعهدات دفاعی بلندمدت است (Bader 2012).

اوباما و چرخش راهبردی آمریکا به سمت آسیا

فهم اقتصاد سیاسی چرخش راهبردی ایالات متحده آمریکا به سمت آسیا، از مؤلفه‌های کانونی فهم کیفی این چرخش راهبردی محسوب می‌شود. درک اساس این ادعا، مستلزم بررسی نیم‌قرن شیوه تعامل استراتژیک آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است. چنین بررسی‌ای روشن می‌کند که ایالات متحده آمریکا به نحوی خودش معمار استراتژیک متمایز در منطقه آسیا است. آنچه کمتر به چشم می‌آید این است که رنسانس اقتصادی ژاپن، پس از جنگ — با گسترش شعار «معجزه آسیای شرقی» که مشوق ژاپن بود — دست‌پرورده درخشان و موفقیت‌آمیز سیاست‌های پس از جنگ جهانی آمریکا بود. (Stubbs 2005) همکاری و مشارکت، تجارت و سرمایه‌گذاری، مهم‌ترین عوامل برای خیزش اقتصادی ژاپن بود. به‌ویژه، هنگامی که با تأثیر محرک جنگ کره — که ژاپن سریعاً از آن بهره‌مند شد — ترکیب شود. اگرچه توسعه اقتصادی غالباً جدا از موضوعات امنیتی مورد توجه قرار می‌گیرد و، البته، این درست نیست. زیرا این دو در شرق آسیا با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند. به معنای دیگر، حمایت امنیتی ایالات متحده از ژاپن فضای ذهنی و امنیت روانی توسعه ژاپن را موجب شده است. (Besson 2007)

بررسی جغرافیای سیاسی و جغرافیای اقتصادی سیاست راهبردی آمریکا به سمت آسیا و پیشینه آن به دلایلی مهم است. اولاً فقط از زمان پایان جنگ سرد، امکان ادغام اقتصادی در مناطق مختلف ذیل منطقه‌گرایی فراهم شده است. چین، نه تنها به شکلی متناقض به یکی از موفق‌ترین اقتصادهای سرمایه‌داری تبدیل شده است، بلکه در منطقه آسیای شرقی، ایده‌سازی و ابتکار نیز ایجاد می‌کند. این نکته نیز قابل توجه است که شرق آسیا، تنها ایالات متحده را به عنوان یک کنشگر غیرمنطقه‌ای و به عنوان یک رهبر در حوزه آسیای شرقی مستثنا می‌کند و آن را می‌پذیرد. در نتیجه، ادغام یک هویت

¹ Deep engagement

منطقه‌ای و ساختاری حول مفهوم آسیای شرقی، می‌تواند پیامدهای بالقوه مهمی در موقعیت نسبی ایالات متحده و چین داشته باشد. (Besson 2007)

از منظر آمریکایی، ظهور چین، تناقضات نفوذ سلطه‌گرایانه ایالات متحده نسبت به نظام اقتصاد جهانی را برجسته می‌کند. از یک سو، ادغام چین در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی که توسط نهادهای بین‌المللی مورد حمایت آمریکا اداره می‌شود، پیروزی روشن ایالات متحده بر دشمن کمونیست سابقش است و از سوی دیگر، پیوستن چین به بعضی از این نهادها همانند سازمان تجارت جهانی، سرعت توسعه اقتصادی در چین را تسریع کرده است. (Ravenhill 2013) همانند تجربه قبل از آن، یعنی ژاپن، ممکن است استراتژی بزرگ آمریکا در قالب سیستم و نظام اقتصاد جهانی، یک رقیب اقتصادی قدرتمند همانند چین ایجاد کرده باشد که در آستانه پیشی گرفتن از آمریکا به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان است. سؤال اصلی و کلیدی از منظر اقتصاد سیاسی در باب رشد اقتصادی منطقه آسیای شرقی به طور کل و چین به طور خاص این است که آیا این رشد اقتصادی، نیرویی برای ثبات است یا منبع اجتناب‌ناپذیر درگیری در آینده؟ (Besson 2006)

مؤلفه آمریکایی توسعه و رشد چین

چین هم مانند ژاپن و بسیاری دیگر از اقتصادهای آسیایی، قبل از آنکه یک مازاد تجاری بزرگ با ایالات متحده کسب کند، رشد و توسعه چندانی نداشته است. ارزش بسیاری از صادرات چینی، توسط شرکت‌های آمریکایی فعال در چین ایجاد می‌شود تا بتوانند از مزایای نیروی کار چینی که قبلاً بسیار زیاد و ارزان بودند استفاده کنند و این امر، به طور قابل توجهی باعث بروز نارضایتی در ایالات متحده شده است. مشکل اصلی ایالات متحده، روابط تجاری نیست؛ اگرچه مصرف‌کنندگان آمریکایی درواقع از کالاهای ارزان‌قیمت سود می‌برند. حداقل مشکل بالقوه واقعی استراتژیست‌های بزرگ آمریکا، این است که چه اتفاقی برای سیل دلارهای آمریکایی می‌افتد که ظاهراً برای پرداخت هزینه صادرات چین استفاده می‌شود؟ تاکنون چینی‌ها بسیاری از این دلارها را بالاجبار برای پرداخت بدهی‌شان به دولت آمریکا یا اوراق خزانه‌داری بازیاقت کرده‌اند. چون نرخ بهره پایین است، این‌گونه سرمایه‌گذاری‌ها، چندان خوب نیستند؛ اما به نظر می‌رسد ایمن باشند و ظرفیتی ظاهراً بی‌پایان برای

جذب سریع انبوهی از پول نقد است که از طریق تجارت و اعمال نفوذ ارزی در چین، جمع می‌شود. (Gartzke 2007)

وقتی روابط اقتصادی و استراتژیک پایدار است، هر دو طرف سود می‌برند. ایالات متحده، به اعتبار ارزان دسترسی پیدا می‌کند و چینی‌ها مخزن مناسبی برای پول نقد خود دارند. سؤال این است که اگر همه چیز اشتباه پیش رود چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر ایالات متحده اجازه دهد ارزش دلار برای صرف شدن در حل مشکلات داخلی کاهش یابد و سعی در بازگرداندن رقابت (مانند گذشته) داشته باشد، سرمایه‌گذاری‌های چینی بلافاصله کاهش خواهد یافت. اگر چینی‌ها عصبی شوند یا سرمایه‌های خود را پس بگیرند، می‌توانند یک بحران گسترده مالی ایجاد کنند. از نظر برنامه‌ریزان استراتژیک آمریکا، اعتماد روزافزون به چین، محدودیت‌های واقعی برای گزینه‌های سیاست خارجی ایجاد می‌کند. (Steinberg & Shih 2012)

راهبرد کلان تعامل عمیق آمریکا در مواجهه با چین

ویژگی‌های سیاست آمریکای اوپاما در قبال آسیای شرقی برگرفته از سنت طولانی مدت راهبرد کلان تعامل عمیق پس از جنگ بود. ایالات متحده به دنبال این است که نظام اتحاد خود را عمیقاً به صورت ریشه‌دار در منطقه نگه دارد. این به معنای تلاش برای جلب اعتماد متحدان و یافتن راههایی برای انتقال تعهدات دفاعی بلندمدت است. (Bader 2012) در رابطه با چین، ایالات متحده همزمان به دنبال پیوند چین با قوانین و نهادهای منطقه‌ای و جهانی است و همچنین عوامل متوازن‌کننده‌ای را ایجاد می‌کند که مانع پروژه قدرت و نفوذ چین می‌شود. (Manning 2013) قسمتی از این راهبرد که به صورت جهان‌گرایانه و لیبرال می‌باشد شامل تشویق چین برای مشارکت در سازمان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی و سازمان ملل متحد است. تلاش آمریکا بر آن است که چین را به نظم بین‌المللی لیبرال بکشانند. چین که عمیقاً با جهان خارج گره خورده است — از طریق تجارت، همکاری‌های منطقه‌ای و حل مشکلات — مشتاق و مایل به مخالفت و برهم‌زدن نظم جهانی موجود نخواهد بود. از این منظر، چین خود به عنوان «ذی‌نفع» جهانی است (Cohen 2010)

محدودیت‌ها در رقابت آمریکا و چین: امنیت و اقتصاد

در وهله اول، ایالات متحده با وجود تغییرات شرایط جغرافیایی به دنبال باقی ماندن به عنوان یک کشور پیشرو در آسیای شرقی است. همه «دولت‌های میانی» منطقه با ایالات متحده و چین گره خورده‌اند. این کشورها — ژاپن، کره جنوبی و اکثر کشورهای جنوب شرقی آسیا — چین را به عنوان شریک تجاری و سرمایه‌گذاری اصلی خود به شمار می‌آورند. در عین حال، تقریباً همه آنها از جهت حفظ امنیت به ایالات متحده وابسته هستند. در واقع، به طور فزاینده‌ای «دو سلسله مراتب» در شرق آسیا وجود دارد: یک سلسله مراتب اقتصادی به رهبری چین و یک سلسله مراتب امنیتی به رهبری ایالات متحده است. کشورهای منطقه از نظر اقتصادی نگاه‌شان به اژدها (چین) و از جهت امنیتی به عقاب (آمریکا) است.

مسئله پیش روی ایالات متحده این نیست که مانع ورود چین به نظم منطقه‌ای شود، بلکه کمک به شکل‌دهی شرایط آن است و به دنبال فرصت‌هایی برای دستیابی به معاملات راهبردی در طول مسیر است. چانه‌زنی بزرگی که ایالات متحده می‌خواهد با چین انجام دهد این است: برای اصلاح چین در حال ظهور، با پیشنهاد دادن وضعیت و موقعیتی در نظم منطقه‌ای در قبال پذیرش و تطبیق منافع راهبردی واشنگتن از سوی پکن که شامل ماندن یک تأمین‌کننده امنیت در آسیای شرقی می‌شود. در دستیابی به این معامله راهبردی، ایالات متحده همچنین سعی دارد ترتیبات نهادی چند جانبه‌ای در آسیای شرقی ایجاد کند که چین را به منطقه‌ای وسیع‌تر متصل می‌کند. (Mastanduno 2019: 479-504)

بعد اقتصادی استراتژی هژمونیک اوپاما

محور اصلی ابتکار عمل استراتژیک اوپاما اصلی‌ترین مؤلفه اقتصادی حمایت‌کننده آن، مشارکت در پیمان تجاری فراسوی اقیانوس آرام^۱ بود. در یک سطح، این پیمان به‌سادگی یک توافق تجاری منطقه‌ای بود. البته توافق گسترده‌ای شامل دوازده کشور که اقتصاد آنها مجموعاً ۳۷ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی را تشکیل می‌دهد که تعهد به آسیا و اقیانوسیه و رهبری ایالات متحده در توسعه قوانین اقتصاد جهانی از ویژگی‌های آن بود. (Williams 2016: 6) هژمون خود را مانع ایجاد

1 The Trans-Pacific Partnership (TPP)

و اعمال اقتدار قاعده‌ساز می‌دانند. اواما در این مورد صریحاً اظهارنظر کرد و در بیانیه مطبوعاتی رسمی تصریح کرد که «ما نمی‌توانیم اجازه دهیم کشورهایی مانند چین قوانین اقتصاد جهانی را بنویسند» (White House 2015).

بیشترین سهم ژئوپولیتیک در این طرح برای چین بود. از دیدگاه ایالات متحده، هدف این پیمان، حذف چین نبود بلکه مجبور کردن آن به یک انتخاب دشوار بود. قوانین این پیمان مدل سرمایه‌داری دولتی چین را مستقیماً به چالش کشید؛ از جمله حمایت از شرکت‌های دولتی، گرایش آن به سیاست‌های صنعتی و رویکرد آنها در حمایت از مالکیت معنوی محصولات. (Tellis 2019) دولت اواما با استقبال از این پیمان اطمینان داد که استراتژی اقتصادی منطقه‌ای آن، استراتژی کلی ژئوپولیتیک آن را کامل می‌کند. درست همان‌طور که مهار اتحاد جماهیر شوروی با تحریم اقتصادی همراه بود و اتحاد ایالات متحده با اروپای غربی و ژاپن با روابط متقابل تجاری و پولی تقویت شد، این پیمان تلاش اواما را برای چرخش به آسیا و حفظ سلطه با ابزار محدودتر تقویت کرد. این به متحدان سنتی ایالات متحده مانند ژاپن، فیلیپین و استرالیا و نیز چین نشان داد که آمریکا قصد دارد بر موقعیت هژمونیک آشنای خود را در مرکز رشد اقتصادی جهانی تأکید کند و قوانین اقتصادی بین‌الملل را که منعکس‌کننده ایدئولوژی آمریکا است، پیش ببرد و ترجیحات منطقی و منافع اقتصادی را دنبال کند. (Destler 2005) پشتیبانی از این پیمان همچنین با ترجیح آمریکا برای سفارش انواع تجارت‌های بین‌المللی مطابقت داشت. توافقنامه‌های جهانی و چندجانبه بهترین گزینه در صورت امکان بود. (Yarhi-Milo 2018: 68–77)

اقتصاد سیاسی دولت ترامپ و راهبرد چرخش به سمت آسیا

دولت ترامپ اولین بار در دوران پس از جنگ سرد است که به صراحت مطلوبیت آرزوی هژمونیک آمریکا و دوام نقش هژمونیک آن را زیر سؤال می‌برد. سخنان و اهداف «اول آمریکا» نشان‌دهنده ترجیح دادن به ترک سفارش به نفع سیاست معاملاتی تر توازن قدرت است. استراتژی امنیت ملی در سال ۲۰۱۷ صریحاً چین و روسیه را به عنوان شرکای بالقوه در پروژه هژمونیک ایالات متحده معرفی می‌کند. انتقال استراتژیک نه ساده و نه سراسر است و در دو سال اول دولت ترامپ برای بیان و اجرای یک استراتژی کلان منسجم تلاش کرده است. برای یافتن پاسخ این پرسش که

آیا می‌تواند جایگزینی برای هژمونی ایجاد و اجرا کند، باید منتظر ماند. اما اقدامات اولیه را برای تغییر ساختار بحث استراتژیک ایالات متحده از تأکید خود پس از جنگ سرد روی ابزارها — بهترین روش برای دستیابی به هژمونی — تا اهداف یا اینکه آیا کاملاً هژمونی را دنبال می‌کند، انجام داده است. این بخش بر انتقال قدرت از دولت اوپاما به ترامپ با تأکید بر اقتصاد سیاسی آسیا و اقیانوسیه تمرکز دارد. در طول دوران پس از جنگ، سیاست‌های اقتصادی خارجی ایالات متحده به طور قابل توجهی توسط استراتژی‌های گسترده سیاسی-جغرافیایی و امنیتی شکل گرفته است. این هم در مورد اوپاما و هم در مورد ترامپ صدق می‌کند.

اوپاما، دستیابی به هژمونی با استفاده از ابزارهای محدودتر، تغییر منطقه‌ای به سمت آسیا و اقیانوسیه را تعیین کرد. دولت وی یک استراتژی اقتصادی را ابداع کرد که مکمل این رویکرد ژئوپلیتیک باشد و همزمان نقش سستی آمریکا را به عنوان رهبر اقتصاد آزادسازی جهانی تأیید کند. برای ترامپ، رد کلی پروژه هژمونیک آمریکا با خروج از نقش رهبری سستی آمریکا در اقتصاد جهان به نفع رویکرد ملی‌گرایانه و معاملاتی‌تر به روابط اقتصادی خارجی همراه بوده است. بخش بعدی استراتژی اقتصادی آسیا و اقیانوسیه دولت اوپاما را در زمینه استراتژی ژئوپلیتیک بزرگ‌بررسی می‌کند. ترامپ در نفی اصول اصلی نگرش کلی آمریکا پس از جنگ سرد یک استثناء است. سه حرکت مرتبط برجسته است. اول، ترامپ یک ملی‌گرای رادیکال محسوب می‌شود که دوگانگی فاحشی را بین منافع ملی آمریکا و تعهدات بین‌المللی حس می‌کند. ترامپ هنگامی که قصد خود را برای خروج از توافقنامه آب و هوایی پاریس در ژوئن ۲۰۱۷ اعلام کرد، اظهار داشت که «من به عنوان نماینده شهروندان پیتسبورگ انتخاب شدم، نه پاریس.» (Miller 2017)

دوم، ترامپ بر معاملات تأکید می‌کرد تا روابط. سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ سرد بر اساس روابط پایدار از جمله تعهدات طولانی‌مدت به متحدان، رویکردهای تقابل با دشمنان متصور و تعامل پایدار با کشورها (به عنوان مثال چین) بنا شده که ممکن است به حامیان ایالات متحده تبدیل شوند. ترامپ روابط بین‌الملل را بیشتر ایزودیک می‌داند. سیاست خارجی دنباله‌ای از معاملات است. برخی خوب («آمریکا پیروز می‌شود») و برخی بد («خارجی‌ها برنده می‌شوند»). انتقادات ترامپ از ژاپن، کره جنوبی و متحدان ناتو برای پرداخت نکردن سهم عادلانه از هزینه‌های اتحاد، آنچه سیاستگذاران آمریکایی را معمولاً به عنوان تعهدات طولانی‌مدت منافع متقابل ترسیم کرده‌اند، به یک

وضعیت نامطلوب تبدیل می‌کند که در آن یک طرف برنده اقتصادی بود. سوم، ترامپ به جای مشاهده آمریکا، به گفته وزیر امور خارجه پیشین مادلین آلبرایت، به عنوان «ملتی ضروری» با تعهدات برای حفظ یک نظم بین‌المللی لیبرال، ترامپ از آمریکا به عنوان یک ملت آسیب‌دیده، که کشورهای دیگر به طور معمول از آن نفع می‌برند، یاد کرد. ترامپ اشاره‌ای به رهبری آمریکا، جامعه بین‌المللی، نظم بین‌المللی لیبرال یا حاکمیت قانون ندارد؛ عبارات رایجی که مقامات عالی‌مدت‌هاست برای نشان دادن نقش جهانی و تعهدات پایدار آمریکا به کار می‌برند (Ikenberry 2017). اصرار او برای اولویت قرار دادن آمریکا با حفظ تعهدات بین‌المللی که ایالات متحده اولویت کمتری را برای منافع خود قائل است، از دیگر ویژگی‌های سیاسی او می‌باشد (Mead 1999-2000: 5-29).

نیاز به جوان‌سازی اقتصاد داخلی، معاملات تجاری سودمندتر و دستیابی به تسلط انرژی و استقلال نیز ذکر شده است. این اهداف، همراه با اعتقادات رئیس‌جمهور مبنی بر اینکه تعهدات بین‌المللی و تعامل جهانی هزینه‌های بیشتری نسبت به منافع دارند و متحدان پس از جنگ آمریکا اکنون به اندازه کافی ثروتمند هستند که بتوانند اداره خود را انجام بدهند، مطلوبیت استراتژیک عقب‌نشینی را نشان می‌دهد. با این حال، سیاست خارجی زود هنگام دولت ترامپ، نه نشان‌دهنده و نه پیش‌بینی‌کننده تعدیل فشار قابل توجه است (Abrams 2017: 10-16).

ترامپ؛ دو جانبه‌گرایی و ملی‌گرایی اقتصادی

رد صریح پیمان تجاری فراسوی اقیانوس آرام از سوی دولت ترامپ، پس از یک دهه مذاکره و توافق نهایی، چشمگیرترین قدم منطقه‌ای بوده است که تاکنون برداشته شده است. اکثر تحلیلگران به هزینه‌های بالای خروج آمریکا از جمله فرصت ازدست‌رفته برای شکل دادن قوانین تجاری در پویاترین منطقه جهان، عدم اطمینان دیپلماتیک ایجاد شده برای شرکای منطقه‌ای آمریکا و واگذاری ابتکار عمل به چین اشاره کرده‌اند. این هزینه‌ها در چارچوب استراتژی سلطه‌طلبی آمریکا در دوران خود بیشترین مقدار بوده است. اما ترامپ این استراتژی را رها کرد و بنابراین برای او قابل قبول بود که هزینه‌های عقب‌نشینی را کم‌رنگ نشان دهد و روایت خود مبنی بر توافقنامه‌های تجاری چندجانبه به چشم‌اندازهای بوم‌شناختی آمریکایی‌های عادی آسیب برساند، تأیید کند. فضای دوجانبه‌گرایی، گزینه ترجیحی ترامپ برای مذاکرات تجاری منطقه‌ای یا چندجانبه بود (Wagner & Lynch 2017).

گرایش دولت ترامپ به دوجانبه‌گرایی و ملی‌گرایی اقتصادی، نشان‌دهنده درک مرکانتلیستی (حامی موازنه در قدرت اقتصادی) ترامپ از اقتصاد و تجارت است. وی از مزایای قبلی صادرکنندگان آمریکایی، دلار ضعیف‌تر به قوی‌تر را ترجیح می‌دهد. وی تجارت را به جای جمع مثبت، جمع صفر می‌داند و می‌فهمد که شناسایی برندگان و بازندگان در مذاکرات دوجانبه نسبت به بُعد منطقه‌ای یا جهانی آسانتر است. کاهش کسری دوجانبه، به جای هدف سستی ایالات متحده برای دستیابی به بازار، معیار اصلی دولت او برای تعیین موفقیت مذاکرات تجاری و روابط است. دولت دفاتر جدید، شورای تجارت ملی و دفتر سیاست تجارت و تولید را ایجاد کرد که به سرعت مذاکرات دوجانبه کاهش کسری بودجه را با کشورهای که مازاد تجارت با ایالات متحده را شامل می‌شوند از جمله ژاپن، مکزیک، آلمان، کره جنوبی و چین در اولویت قرار داد. اگرچه دولت استثنائات اولیه (مکزیک و کانادا، زیرا آنها موافقت کردند مذاکره مجدد نفت را انجام دهند) از تعرفه‌های فولاد و آلومینیوم را ایجاد کرد، اما برای معافیت شرکت‌های ژاپنی تا اواخر سال ۲۰۱۸ منتظر ماند. اما مشخص شد که دولت ژاپن در مذاکرات دوجانبه با ایالات متحده همسویی ندارد. (Schlesinger 2018)

تغییر به سمت ملی‌گرایی اقتصادی و دوجانبه‌گرایی مکمل درک ترامپ از استراتژی ژئوپلیتیک و اقتصادی هژمونی آمریکا است. دولت‌های آمریکایی پس از جنگ جهانی دوم به طور معمول از آرمان رهبری اقتصادی بین‌الملل حمایت کرده‌اند؛ حتی اگر همیشه نتوانسته‌اند این کار را انجام دهند. تیم ترامپ آنقدر صریح این نقش را کنار گذاشته است که شی جین‌پینگ چین، به‌رغم عدم آمادگی، حاضر شد در این وادی قدم بگذارد و به عنوان قهرمان تجارت آزاد و جهانی‌سازی شناخته شود (Sonnad 2017). در یک فاصله عمیق‌تر از سیاست او، دولت ترامپ مهار اقتصادی علیه چین را دنبال کرده است. پیش از ترامپ، مقامات آمریکایی امیدوار بودند که حتی اگر رقابت امنیتی آمریکا و چین افزایش یابد، وابستگی و همکاری اقتصادی یک ترمز اضطراری خواهد بود که درگیری‌های دوجانبه را نرم و مهار می‌کند. تیم ترامپ آن ترمز اضطراری را آزاد کرده و یک استراتژی اقتصادی مقابله‌ای را در پشت استراتژی امنیتی رقابتی‌تر قرار داده است. (Friedberg 2018: 97–102)

جای تعجب نیست با توجه به تعهد رئیس‌جمهور به آن، بیشتر توجه عموم مردم معطوف به جنگ تعرفه‌ای آمریکا و چین شده است. ترامپ از خود به عنوان «مرد تعرفه‌ای» نام برده که معتقد است آمریکا می‌تواند در یک جنگ تجاری پیروز شود. زیرا چین با یک هزینه مازاد دوجانبه شروع

می‌کند. در طول سال ۲۰۱۸، ترامپ با اشاره به سرقت مالکیت معنوی در چین و سایر اقدامات غیرمنصفانه تجاری، ۲۵۰ میلیارد دلار تعرفه تجارت با چین را افزایش داد؛ تعرفه ۲۵ درصدی برای ۵۰ میلیارد دلار کالاهای چینی و تعرفه ۱۰ درصدی برای ۲۰۰ میلیارد دلار کالاهای چینی. وی پیشنهاد کرد تعرفه‌های اخیر را به ۲۵ درصد افزایش دهد مگر اینکه پیشرفت چشمگیری در مذاکرات تجاری ایالات متحده و چین حاصل شود. (Pancevski & Germano 2019)

رقابت تکنولوژیک بر سر دو مسأله عمیق‌تر اقتصادی ایالات متحده و چین وجود دارد که حتی در صورت آتش‌بس جنگ تعرفه‌ای احتمالاً ادامه خواهد یافت. یکی رقابت تکنولوژیک است. همان‌طور که ژاپن در دهه ۱۹۸۰ آموخت، ایالات متحده در مرزهای فنی و منطقی به خوبی با چالش‌ها روبرو نمی‌شود. از آنجا که چین یک رقیب امنیتی است، نه یک متحد امنیتی، ایالات متحده حتی مصمم‌تر است که سرعت چین را کاهش دهد. چین مصمم است که خلاف این عمل را انجام دهد. پروژه Xi 2020 در چین طراحی شده تا چین را به هر طریق لازم به مرزهای فن‌آوری برساند؛ از جمله استقراض یا سرقت فناوری پیشرفته و تحت فشار قرار دادن شرکت‌های خارجی برای تقسیم آن به عنوان قیمت دسترسی به بازار چین و نیروی کار. دولت ترامپ با هدف قرار دادن مدل سرمایه‌داری به رهبری دولت چین، موجب دلسردی شرکت‌های آمریکایی از همکاری با همتایان چینی خود — بسیار چشمگیرتر از هواوی غول فناوری چینی — شد و متحدان خود را برای انجام چنین کاری تحت فشار قرار داد. (Pancevski & Germano 2019)

مسأله عمیق دوم «جدا سازی» است. در طول بیست‌وپنج سال گذشته، دولت‌های ایالات متحده، اقتصاد آمریکا و چین را تشویق می‌کردند که به هم گره بخورند و نزدیک شوند. وابستگی بیشتر بهتر بود؛ ایالات متحده، ایده G-2 یا Chimerica را ارائه کرد. از نظر دولت ترامپ، وابستگی متقابل اقتصادی نه سودمند، بلکه خطرناک شده بود. این، چالشی بود که مقامات تجاری ایالات متحده را نگران می‌کرد. دفتر نمایندگی بازرگانی ترامپ اظهار داشت که چین نتوانست به وعده‌های اصلاحات خود هنگام پیوستن به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ عمل کند و اظهار داشت که در گذشته، تشویق چین برای پیوستن یک اشتباه استراتژیک بوده است. (US Trade Representative 2018)

تیم ترامپ قصد داشت روابط اقتصادی دوجانبه را سست کند تا آمریکا کمتر وابسته و آسیب‌پذیر شود. (McGregor 2018)

تقابل آمریکا و چین در بستر تقابل فناوری و تجارت بین‌الملل

فناوری‌هایی که چین در آن سرمایه‌گذاری می‌کند، همان فناوری‌هایی هستند که بنگاه‌های آمریکایی نیز در آنها سرمایه‌گذاری می‌کنند. هوش مصنوعی، خودروهای تمام اتومات، رباتیک و فناوری بلاک چین. این تکنولوژی‌ها برخی از همان فناوری‌های مورد علاقه وزارت دفاع آمریکا هستند. (3) (The 2018 National Defense Strategy Report). از آنجا که اقتصاد آمریکا باز است، سرمایه‌گذاران خارجی از جمله سرمایه‌گذاران چینی قادرند در جدیدترین و مرتبط‌ترین فناوری‌ها که می‌توانند در آن تجربیاتی به دست آورند، با همان هزینه‌ای که برای آمریکا دارد سرمایه‌گذاری کنند.

سیستم نظارتی آمریکا و کنشگری فناورانه چین

دولت آمریکا در حال حاضر بر سرمایه‌گذاری نظارت سخت محدودکننده اعمال نمی‌کند. ابزار اولیه‌ای که دولت به وسیله آن باید سرمایه‌گذاری خارجی را مسدود کند یا کاهش دهد، کمیته سرمایه‌گذاری خارجی در ایالات متحده است. با این حال، چون کمیته سرمایه‌گذاری خارجی در ایالات متحده معاملات خاصی را به صورت مورد به مورد بررسی می‌کند (به جای ارزیابی سیستماتیک از انتفاع و یا ذی‌نفعان)، حوزه کنشگری قضایی آن محدود است. دیگر ابزار اصلی برای مهار انتقال فناوری، سیستم کنترل صادرات آمریکا است. کنترل صادرات در بازدارندگی صادرات محصولات به کشورهای نامطلوب مؤثر است و می‌تواند برای جلوگیری از دست دادن فناوری‌های پیشرفته مورد استفاده قرار گیرد، اما نظارت برای مرحله اولیه یا فعالیت سرمایه‌گذاری طراحی نشده بودند. سرمایه‌گذاری چین در ایالات متحده شامل تمام اشکال سرمایه‌گذاری است. سرمایه‌گذاری خود تنها قطعه‌ای از یک داستان بزرگتر از انتقال عظیم فناوری از آمریکا به چین است که چندین دهه در حال انجام است. از این منظر می‌توان مخاطره سرمایه‌گذاری را در چارچوب بزرگتری یعنی تلاش درازمدت و سیستماتیک چین برای رسیدن به رهبری جهانی در بسیاری از صنایع بررسی کرد که تا حدودی با انتقال فناوری‌های پیشرو از سراسر جهان انجام می‌شود.

اقتصاد فناوریانه و برنامه‌های راهبردی چین

چین در حال اجرای یک برنامه چنددهه‌ای برای انتقال تکنولوژی در جهت افزایش اندازه و ارزش افزوده اقتصاد خود است و در حال حاضر رتبه ۲ در جهان است. تا سال ۲۰۵۰، اقتصاد چین ممکن است ۱۵۰ درصد اندازه آمریکا بشود و ارتباط آمریکا را در سطح جهانی کاهش دهد. بر اساس برآورد اکونومیست تا سال ۲۰۵۰، تولید ناخالص داخلی آمریکا به حدود ۷۰ هزار میلیارد دلار خواهد رسید، در حالی که این رقم برای چین حدود ۱۰۵ هزار میلیارد دلار خواهد بود. (Economist 2015). چین در حال سرمایه‌گذاری در فناوری‌های حیاتی آینده است که هم برای نوآوری‌های آینده و هم برای کاربردهای تجاری و نظامی پایه‌ریزی شده است: هوش مصنوعی، رباتیک، خودروهای اتومات، واقعیت افزوده و مجازی، فناوری مالی و دستکاری ژنتیک. خط مرزی میزان محصولات طراحی شده برای مقاصد تجاری در مقابل نظامی در حال محو کردن این فن‌آوری‌های جدید است. (National Bureau of Asian Research 2013). هدف چین این است که در سهم بازار جهانی در صنایع کلیدی، در جهت کاهش اتکا به فن‌آوری خارجی و پرورش نوآوری بومی رتبه ۱ باشد. به واسطه اسنادی مانند برنامه‌های پنج ساله و ساخته شده در چین در سال ۲۰۲۵، سیاست صنعتی چین در مسیر اهداف خود یعنی جایگزینی واردات و نوآوری فناوری، روشن است. (Ibid.) نمونه‌های متعددی از نوآوری بومی چینی وجود دارد که در آن چین چیزی فراتر از کپی کردن یک تکنولوژی انجام می‌دهد. وزارت دفاع آمریکا دارای چندین حوزه خاص در زمینه خطر ناشی از مقیاس سرمایه‌گذاری‌های چین و انتقال فن‌آوری آن است:

- زنجیره تأمین تجهیزات و خدمات نظامی ایالات متحده به طور فزاینده‌ای متعلق به شرکت‌های چینی است.

- سرمایه‌گذاری‌های هدفمند چین برای از بین بردن اختلاف توانایی‌های نظامی خود و آمریکا - هیچ توافقی بر سر محافظت از فناوری‌ها آینده وجود ندارد. هرچند امروزه تلاش‌هایی در صدد مهم نشان دادن فناوری‌های حیاتی در میان برنامه‌های فعلی انجام می‌شود. (JAPEC)^۱

سرمایه‌گذاری رو به رشد چین در ایالات متحده و تکنولوژی آن

¹ Joint Acquisition Protection & Exploitation Cells

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و جهانی چین به سرعت در حال رشد است و در مرز رکورد در محدوده‌ای از ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیارد دلار قرار دارد. با کسب ۲۱۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶ که اعلام شده (Wei 2016)، سرمایه‌گذاری خارجی چین در ایالات متحده در سال ۲۰۱۶، ۴۵٫۶ میلیارد دلار و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فزاینده در ایالات متحده از سال ۲۰۰۰، در حال حاضر به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار رسیده است. (Hanemann & Rosen 2016) کل سرمایه‌گذاری چین در عرصه فناوری آمریکا (الکترونیک، فناوری اطلاعات و ارتباطات، بیوتک و انرژی) در دهه گذشته، ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۶، در مجموع ۳۵ میلیارد دلار و در آخرین سال دوره اوباما در سال ۲۰۱۶ حدود ۸٫۵ میلیارد دلار بود و این رقم تا کنون با نوساناتی همچنان ادامه دارد. (China Investment Monitor 2017)

مرحله اول سرمایه‌گذاری چین در عرصه فناوری آمریکا

فعالیت‌های سرمایه‌گذاری چین در مرحله اول از معاملات فناوری نیز به سرعت در حال رشد است و در سال ۲۰۱۵ با سرمایه‌گذاران چینی شرکت‌کننده در ۲۷۱ معامله، به ارزش کلی ۱۱٫۵ میلیارد دلار به اوج خود رسید. این پدیده تقریباً ۱۶ درصد از ارزش تمام معاملات فناوری آن سال (۷۲ میلیارد دلار) را تشکیل می‌داد. چین به ترتیب ۳ تا ۴ میلیارد دلار در مرحله اول معاملات سال ۲۰۱۵ سرمایه‌گذاری کرد. حوزه‌های فناوری خاص این سرمایه‌گذاری‌ها در بخش بعدی توضیح داده می‌شوند. این سرمایه‌گذاری‌ها با توجه به اهداف چین که در اظهارات شی جین‌پینگ روشن شده، قطعی است (www.xinhuanet.com). برنامه‌های پنج ساله، ساخته شده در چین در سال ۲۰۲۵ و پروژه ۸۶۳ یعنی:

• ایجاد چین به عنوان یکی از نوآورانه‌ترین کشورها تا سال ۲۰۲۰ و یک کشور مبتکر و پیشرو تا سال ۲۰۳۰؛

• تبدیل شدن به یک قدرت پیشروی جهانی در عرصه علم و فناوری تا سال ۲۰۴۹ یعنی صدمین سالگرد تأسیس جمهوری خلق چین؛

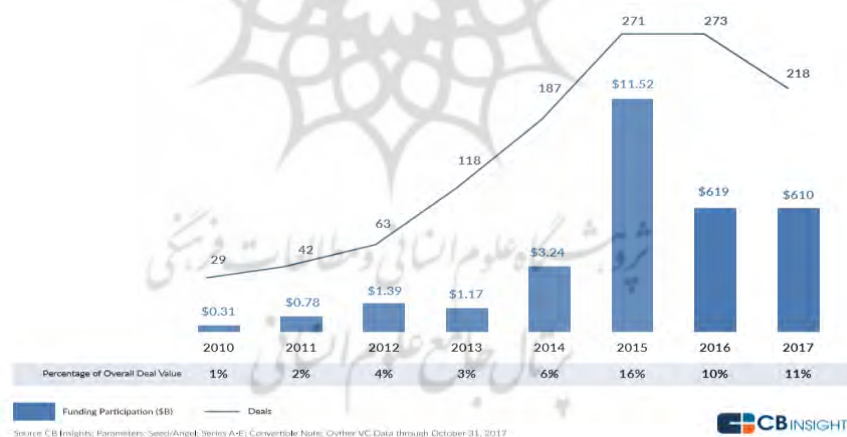
• دو برابر کردن ظرفیت‌های پژوهش و توسعه در هسته اطلاعات و ارتباطات و فناوری برای توسعه فناوری‌های آن به دست خود، به دست آوردن تخصص و علم از خارج از کشور زمانی که توسعه بومی امکان‌پذیر نیست (Xinhua 2016).

• سرمایه‌گذاران مستقر در چین از ژانویه ۲۰۱۰ تا اکتبر ۲۰۱۷ در ۱۲۰۱ فعالیت اقتصادی در آمریکا شرکت کردند که حدود ۳۱ میلیارد دلار بودجه را با حمایت سرمایه‌گذاری می‌کردند. در طول همان دوره، بودجه کلی فناوری مرحله اولیه تقریباً ۳۷۲ میلیارد دلار بود که نشان می‌داد سرمایه‌گذاران چینی در این دوره (ژانویه ۲۰۱۰ - اکتبر ۲۰۱۷) در ۸ درصد از ارزش معامله کلی شرکت کرده‌اند و در سال ۲۰۱۵ به اوج خود یعنی ۱۵ درصد رسید و بعد از آن در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ در حدود ۱۰ درصد باقی مانده‌اند.

• فعالیت سرمایه‌گذاران چینی در سال ۲۰۱۵ با شرکت در ۲۷۱ معامله با ارزش ۱۱،۵۲ میلیارد دلار به اوج خود رسید. در سال ۲۰۱۶ سرمایه‌گذاران چینی در ۱۰ معامله با ارزش ۶،۱۹ میلیارد دلار شرکت کردند. (www.xinhuanet.com)

• نکته دیگر آنکه چین سرمایه‌گذاری به مراتب بیشتری در شرکت‌های فناوری در مرحله اولیه^۱ ایالات متحده نسبت به هر کشور دیگری خارج از ایالات متحده انجام داده است.

نمودار شماره ۷: مشارکت چینی‌ها در بازار سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز آمریکا، ژانویه ۲۰۱۰ تا اکتبر



1 early-stage

سرمایه‌گذاری در فناوری‌های مهم و حیاتی

سرمایه‌گذاران چینی به ویژه در بخش‌های فناوری نوظهور هوش مصنوعی، رباتیک و فناوری مالی فعال هستند. در سال ۲۰۱۵، سرمایه‌گذاری چین در سهام فناوری‌های تشکیل‌دهنده تقریباً ۲۰ درصد از سرمایه‌گذاری کلی آنها بود که در سال ۲۰۱۶ به ۴۰ درصد و در طول سه چهارم اول سال ۲۰۱۷ به ۲۹ درصد افزایش یافت. نظام فعلی کنترل صادرات و دستگاه سیاست که برای بررسی سرمایه‌گذاری خارجی در ایالات متحده است، بر اساس ایجاد توانایی تشخیص واضح استفاده دوگانه از یک فناوری ساخته شده‌اند. هنگامی که یک فناوری برای مقاصد تجاری توسعه یافته می‌شود و استفاده بالقوه گسترده‌ای دارد، به عنوان بلوک سازنده اساس فناوری استفاده می‌شود؛ مانند هوش مصنوعی. با از بین رفتن مرز بین استفاده غیرنظامی و نظامی، چرخه‌های توسعه سریع‌تر و گردش فزاینده سرمایه انسانی در سطح جهانی، سیستم کنترل صادرات فعلی به عنوان ابزاری برای مدیریت چگونگی و کجایی انتقال فناوری معلول می‌شود. راه‌های سرمایه‌گذاری چینی‌ها در شرکت‌های فناوری آمریکا را می‌توان موارد زیر برشمرد:

۱. سرمایه‌گذاری در استارت‌آپ‌های مورد حمایت ایالات متحده: در ابتدا سرمایه‌گذاری‌های چین در شرکت‌های فناوری ایالات متحده محدود به سرمایه‌گذاری‌های مشترک بود، اما در حال حاضر تعداد فزاینده‌ای از سرمایه‌گذاری‌های در استارت‌آپ‌های مورد حمایت سرمایه‌گذاری (هم به عنوان شرکای محدود شرکت‌های سرمایه‌گذاری آمریکا و هم از طریق شرکت‌های سرمایه‌گذاری چینی) و همچنین سرمایه‌گذاری از طریق شرکت‌های سهامی خصوصی چین وجود دارد. نمونه‌هایی از شرکت‌های سرمایه‌گذاری چینی شامل سرمایه‌ساران غربی^۱ وستلیک ونچرز^۲ است.
۲. سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی: به طور فزاینده‌ای، شرکت‌های اینترنتی چینی مانند بایدو^۳ تنسنت^۴ علی‌بابا^۵ و جی‌دی‌دات‌کام^۶ به طور تهاجمی در معاملات فناوری با حمایت^۷ سرمایه‌گذاری

1 West Summit Capital

2 Westlake Ventures

3 Baidu

4 Tencent

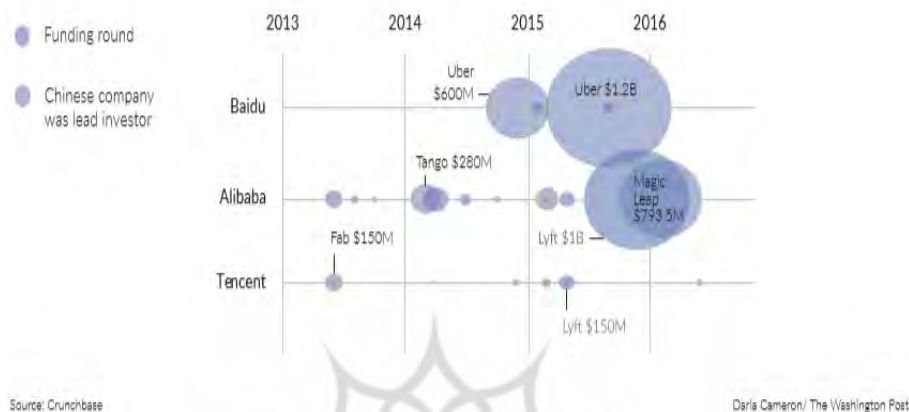
5 Alibaba

6 JD.com

7 venture-backed technology deals

نمودار شماره ۸: برخی معاملات پردامنه بایدو، علی‌بابا و تنسنت

often referred to as the Google, Amazon and Facebook of China



می‌کنند. برخی از شرکت‌های اینترنتی چینی، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های خاصی را پشتیبانی می‌کنند؛ به عنوان مثال بایدو تمرکز سرمایه‌گذاری مشخصی روی هوش مصنوعی دارد (Dwoskin 2016). شرکت‌های چینی سرمایه‌گذاری زیادی در استارت‌آپ‌های آمریکا کرده‌اند. در نمودار زیر، برخی از معاملات پردامنه بایدو، علی‌بابا و تنسنت دیده می‌شود (نمودار شماره ۸).

۳. سهام خصوصی: سهام خصوصی چین با سرعت بی‌سابقه‌ای با تعداد ۶۷۲ صندوق فعال در سطح جهانی در حال گسترش است که بالاترین میزان در پنج سال گذشته است. نمونه‌هایی از شرکت‌های سهامی خصوصی چینی شامل آجی‌آی‌سی^۱، لجنند کپیتال^۲ و گولدن بریک کپیتال^۳ هستند که اکثر آنها با آمریکا شریک هستند و این درهم‌تنیدگی مهم‌ترین مزیت این شرکت‌های چینی است. (Chan 2016)

۴. کانال ارتباط مالی بین شرکت‌ها: همچنین نمونه‌هایی از کانال‌های ارتباط مالی بین شرکت‌ها مانند کنیون بریج^۴ (ترکیب سرمایه چین و تخصص مدیریت ایالات متحده) وجود دارد که تنها برای

- 1 private equity
- 2 AGIC
- 3 Legend Capital
- 4 Golden Brick Capital
- 5 Vehicles
- 6 Canyon Bridge

خرید یک شرکت و مبهم کردن منبع سرمایه برای کسب خارجی تشکیل شده‌اند. در این مورد، شبکه نیمه هادی^۱ وجود دارد. تا زمانی که سیاست ایالات متحده از سرمایه‌گذاری باز همه ملت‌ها حمایت می‌کند، می‌توانیم انتظار افزایش سرمایه‌گذاری از چین را از طریق تعداد بیشتری از کانال‌ها داشته باشیم. برخی از این مسیرها هوشمندانه برای مبهم کردن سرمایه و مالکیت چین طراحی شده‌اند. فعالیت‌های سرمایه‌گذاری که فراتر از معاملات هستند توسط دولت آمریکا شناسایی نمی‌شوند و ما دید محدودی نسبت به سرمایه‌گذاران، فناوری‌های سرمایه‌گذاری شده، افزایش یا کاهش جریان‌های سرمایه‌گذاری داریم؛ به جز آنچه توسط منابع اطلاعات خصوصی شناسایی می‌شود. با این حال، حتی این منابع اطلاعات خصوصی به طور کامل توسط دولت آمریکا ردیابی نمی‌شوند تا تصویری جامع از آنچه در حال رخ دادن است، جمع‌آوری کنیم. (E-Marketer 2016)

نتیجه

محور کانونی چرخش آمریکا به سمت شرق آسیا، مهار و مدیریت قدرت رو به تزاید چین در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی است. اما از منظر سیاسی و اقتصادی به طور همزمان به راهبرد چرخش به سمت شرق آمریکا توجه چندانی نشده است. از یک منظر می‌توان گفت که اقتصاد سیاسی، بهترین تصویر از این موضوع را، به عنوان بخشی از الگوی دیرینه تعامل آمریکا با منطقه شرق آسیا ارائه می‌دهد. با وجود این، ظهور چین و توانایی‌های اقتصادی، فنی، علمی و نظامی این کشور، محدودیت‌های مهم و جدیدی را برای توانایی آمریکا برای مهار چین، به عنوان بخشی از سیاست‌های کلی خود در منطقه، ایجاد می‌کند. تأثیرات ناشی از چرخش آمریکا به سوی شرق آسیا به لحاظ ساختاری همپوشانی‌هایی شامل همکاری و ارتباط با چین را حفظ خواهد کرد، اما در بلندمدت، چین و نیز بازیگران متعامل دیگر را تحت تأثیر قرار خواهد داد. در این بستر و ساختار تازه، بازیگران منطقه در دو سمت طیف آمریکا و چین قرار می‌گیرند. با وجود تلاش آمریکا برای مهار امنیتی چین، به لحاظ اقتصادی داستان شاید متفاوت شود. همان طور که در متن نشان داده شد، فضای اقتصادی احتمالاً به گونه‌ای خواهد بود که تغییر موازنه میان این دو طیف به سود چین پیش خواهد رفت؛ وضعیتی که آمریکا توقع دارد به نوعی برابری نسبی برسد. فرصت‌های بیشتر آمریکا

¹ Lattice Semiconductor

در این رقابت، شاید در نزد بازیگران نزدیک به آمریکا است. این بازیگران مایل نیستند زیر سلطه چین بروند، لذا کار چین برای دادن امتیاز به این بازیگران به ویژه در جایی که برتری فناوری نداشته باشد، بسیار دشوار خواهد بود. در آینده، اگرچه این بازیگران با محاسبه هزینه و فرصت‌های ایجاد شده از نسبت قدرت چین و آمریکا تعامل نقادانه خود با چین را افزایش می‌دهند، اما بهره‌برداری از موقعیت آنها برای مهار چین، تا حد زیادی بستگی به ابتکار عمل آمریکا به ویژه از طریق ایجاد یک اتحادیه اقتصادی تازه و امیدبخش به لحاظ مبادله فناوری پیشرفته و نیز سرمایه‌گذاری دارد.



فهرست منابع

- (2015) Project Atlas, Institute of International Education (Fall); <http://www.iese.org>.
- (2016) "China Eclipses the U.S. to Become the World's Largest e-Commerce Market," *E-Marketer*; <https://www.emarketer.com/Article/China-Eclipses-US-Become-Worlds-Largest-Retail-Market/1014364>
- (2016) "Report to Congress of the US-China Economic & Security Review Commission" (November).
- (2016) "Xi Sets Targets for China's Science, Technology Progress" (May 30); <http://www.xinhuanet.com>
- (2017) "China Investment Monitor," *Rhodium Group* (January 17).
- (2017) "Ensuring Long Term U.S. Leadership in Semiconductors," Executive Office of the President, President's Council of Advisors on Science & Technology (January); <http://www.whitehouse.gov/ostp/pcast>
- (2018) The 2018 National Defense Strategy report, The Economist Intelligence Unit, "Long Term Macroeconomic Forecasts: Key Trends to 2050."
- Abrams, E. (2017) "Trump the Traditionalist: A Surprisingly Standard Foreign Policy," *Foreign Affairs*, 96: 4, 10–16.
- Adams, Donisha & Rachel Bernstein (2014) *Science* (November 21); <http://www.sciencemag.org>
- Bader, Jeffrey A. (2012) *Obama and China's Rise: An Insider's Account of America's Asia Strategy*. Washington, D.C.: Brookings Institution.
- Buckley, Chris (2016) "China Passes Antiterrorism Law that Critics Fear May Overreach," *New York Times* (January 6).
- Chan, Cathy (2016) "Chinese Private Equity Funds Are Taking on the World's Giants," *Bloomberg News* (July 20)
- Chang, Lulu (2016) "China Outlines its Latest FYP Called Internet Plus," *Digital Trends* (March 6).
- Cohen, Warren I. (2010) *America's Response to China: A History of Sino-American Relations*. New York: Columbia University Press.
- Desilver, Drew (2015) "Growth from Asia Drives Surge in US Foreign Students," *Pew Research Center* (June 18).
- Destler, M. (2005) *American Trade Politics*. Washington, DC: International Institute for Economics.
- Dwoskin, Elizabeth (2016) "China Is Flooding Silicon Valley with Cash," *Washington Post* (August 6).

- Friedberg, A. (2018) "A New US Economic Strategy toward China?" pp. 97–114.
- Funaiolo, Matthew P. & Brian Hart (2021). *Understanding China's 2021 Defense Budget*. Available at <https://www.csis.org/analysis/understanding-chinas-2021-defense-budget>
- Gilpin, Robert (1987) *The Political Economy of International Relations* Princeton: Princeton University Press.
- Hanemann, Thilo & Daniel Rosen (2016) "Chinese Investment in the United States; Recent Trends and the Policy Agenda" *Rhodium Group Report* (December 9); <http://www.rhg.com>
- Harris, Shanie (2015) "FBI Probes 'Hundreds' of China Spy Cases", *The Daily Beast* (July 23); <http://www.thedailybeast.com>
- <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=CN>
- Hughes, Brian D. (2015) "Protecting U.S. Military's Technical Advantage" presented at the 18th Annual NDIA Systems Engineering Conference in Springfield, VA, October 28. Available at <http://www.acq.osd.mil>
- Ikenberry, G. John (2004) *Power, Order, and Change in World Politics*. New York: Cambridge University Press.
- Ikenberry, J. (2017) "The plot against American foreign policy: Can the liberal order survive?" *Foreign Affairs*, 96: 3, 2– 9.
- Jervis, R. (1993) "International primacy: Is the game worth the candle?" *International Security*, 17: 4, 53– 4.
- Josh, Chin & Eva Dou (2016) "China's New Cybersecurity Law Rattles Foreign Tech Firms," *Wall Street Journal* (November 7).
- Kaufman, Stuart J., Richard Little and William C. Wohlforth, eds. (2007) *The Balance of Power in World History*. New York: Palgrave.
- Kennedy, Scott (2016) "Critical Questions: Made in China 2025," Center for Strategic and International Studies (November 7); <http://www.csis.org/analysis/made-china-2025>.
- Keohane, Robert (2005) *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton: Princeton University Press.
- Kindleberger, Charles (1973) *The World in Depression 1929-1939*. Los Angeles: University of California Press.
- Krasner, Stephen (1976) "State Power and the Structure of International Trade," *World Politics*, 28, 319.
- Little, Richard. (2007) *The Balance of Power in International Relations: Metaphors, Myths and Models*. New York: Cambridge University Press.
- Longhurst, John (2018) "Car Wars: Beijing's Winning Plan," November.

- Manning, Robert (2013) "US Counterbalancing China, Not Containing," *East Asian Forum*.
- Markoff, John & Matthew Rosenberg (2017) "China Gains on the U.S. in the Artificial Intelligence Arms Race," *New York Times* (February 3).
- Mastanduno, M. (2019) "Partner politics: Russia, China, and the challenge of extending US hegemony after the Cold War," *Security Studies*, 28: 3.
- McGregor, R. (2018) "Donald Trump Begins a Conscious Uncoupling from China," *Financial Review* (16 October).
- Mead, W. R. (2000) "The Jacksonian Tradition and American foreign policy," *The National Interest*, 58, 5– 29.
- Mearsheimer, John J. (2014) *The Tragedy of Power Politics*. New York: Norton.
- National Bureau of Asian Research (2013) "The IP Commission Report: The Report of the Commission on the Theft of American Intellectual Property"; chrome-extension://efaidnbmnnnibpcajpcglclefindmkaj/https://www.nbr.org/wp-content/uploads/pdfs/publications/IP_Commission_Report.pdf
- National Science Foundation (2015) "November Survey of Graduate Students and Postdoctorates in Science & Engineering."
- Pancevski, B. and S. Germano (2019) "In Rebuke to US, Germany Considers Letting Huawei In," *Wall Street Journal* (19 February).
- Peter G. Peterson Foundation (2024) *U.S. Defense Spending Compared to Other Countries*; https://www.pgpf.org/chart-archive/0053_defense-comparison
- Rogin, Josh (2012) "NSA Chief: Cybercrime Constitutes the 'Greatest Transfer of Wealth in History' *Foreign Policy Magazine* (July).
- Schlesinger, J. (2018) "Global Trade Tensions Rise," *Wall Street Journal* (24 January).
- Scott, Malcolm & Cedric Sam (2016) "China and the U.S.: Tale of Two Giant Economies," *Bloomberg News* (May 12)
- Sheehan, Michael (1996) *The Balance of Power: History and Theory*. London: Routledge.
- Sonnad, N. (2017) "Indo- Pacific is the Trump Administration's New Name for Asia," *Defense One* (8 November); <https://www.defenseone.com/politics/2017/11/indo-pacific-trump-administrations-new-name-asia/142380>
- Steinberg, James & Michael E.O'Hanlon (2014) *Strategic Reassurance and Resolve: U.S.-China Relations in the Twenty First Century*. Princeton: Princeton University Press.
- Stubbs R. (2005) *Rethinking Asia's Economic Miracle*. Basingstoke: Palgrave.

- Tellis, A., A. Szalwinski, and M. Wills, eds. (2019) *Strategic Asia 2019: China's Expanding Strategic Ambitions*.
- The State Council for the People's Republic of China (2015) "China Unveils Internet Plus Action Plan to Fuel Growth," *Xinhua* (July 4); <http://www.english.gov.cn/policies>
- Thibodeau, Patrick (2016) "China Builds World's Fastest Supercomputer without U.S. Chips," *Computerworld* (June 20); <http://www.computerworld.com>
- Trading Economics (2022) *China Balance of Trade*. (July); <https://tradingeconomics.com/china/balance-of-trade>
- U.S. Department of Defense (2020) DOD Releases Fiscal Year 2021 Budget Proposal; <https://www.defense.gov/Newsroom/Releases/Release/Article/2079489/dod-releases-fiscal-year-2021-budget-proposal/>
- US Trade Representative (2018) "2017 Report to Congress on China's WTO Compliance" (January).
- Wagner, J. and D. Lynch (2017) "Trump Said He Would Strike One-On-One Deals. That's Not Happening," *Washington Post* (14 November); https://www.washingtonpost.com/politics/trump-said-he-would-strike-one-on-one-trade-deals-that-s-not-happening/2017/11/14/eced8a4e-c949-11e7-b0cf-7689a9f2d84e_story.html
- Watson, Allan (2010) "US Hegemony and the Obama Administration: Towards a New World Order?" *Antipode*, 42, 242-247.
- Wei, Lingling (2016) "China Issuing 'Strict Controls' on Overseas Investment," *Wall Street Journal* (November 26).
- Wei, Lingling (2017) "China's Overseas Funding to Shrink," *Wall Street Journal* (January 14).
- White House (2015) "Statement by the President on the Trans-Pacific Partnership" (5 October); <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/2015/10/05/statement-president-trans-pacific-partnership>
- Williams, B. et al. (2016) "The Trans-Pacific Partnership: Strategic Implications," *Congressional Research Service* (3 February), p. 6; <https://fas.org/sgp/crs/row/R44361.pdf>
- Wyatt-Walter, Andrew (1996) "The United States and Western Europe: The Theory of Hegemonic Stability" in Ngaire Woods, ed. *Explaining International Relations since 1945*. Oxford University Press, 128-129.
- Xu Liyan and Qiu Jing (2012) "Beyond Factory Floor: China's Plan to Nurture Talent," *Yale Global Online* (September 10);

<http://yaleglobal.yale.edu/content/beyond-factory-floor-chinas-plan-nurture-talent>

Yarhi, K. Milo (2018) "After credibility: American foreign policy in the Trump era," *Foreign Affairs* 97:1, 68–77.

Yuan, Li, (2016) "Chinese Technology Companies, including Baidu, Invest Heavily in AI Efforts", *Bloomberg News* (August 24)

Zhao, Lei (2016) "Nation's next generation of missiles to be highly flexible," *China Daily* (August 19).

